

پی افکندن نظام نوین جهانی: تبیین رفتار امریکا پس از ۱۱ سپتامبر

بهادر امینیان^۱

فروپاشی شوروی و متعاقب آن به پایان رسیدن نظام دوقطبی، ساختار سیستم بین‌المللی را با تحولات گسترده‌ای روبه‌رو ساخت. استقرار نظام نوین به شرایط و عوامل متعددی بستگی داشت و بازیگران صحنه بین‌المللی تلاش کردند تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر این فرآیند داشته باشند. امریکا به عنوان تنها ابرقدرت برجای مانده کوشید با استفاده از فرصت‌های ایجاد شده بر اثر فروپاشی بلوک شرق و همچنین مشروعیتی که از مقابله با تجاوزگری عراق به دست آورده بود "نظم جهانی" را مستقر سازد.

تحولات دهه ۹۰ شرایط کاملاً مطلوب را برای امریکا فراهم نیاورد و مسائل داخلی و بین‌المللی امریکارا مجبور به تعدیل خواست‌های خود و نقش متصور برای آن کشور در سیستم بین‌المللی نمود و این مسأله در بین گروه‌های افراطی و یکجانبه‌گرا در امریکا ایجاد نارضایتی کرد. آنها خواهان آن بودند که امریکا با توجه به رسالت‌هایی که برعهده دارد و با تکیه بر برتری نسبی خویش، نقشی تعیین‌کننده و اساسی در صحنه بین‌المللی برعهده گیرد.

۱. دکتر بهادر امینیان، عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) است.

روی کارآمدن مجدد جمهوری خواهان در امریکا در آغاز قرن بیست و یکم باعث شد گروه‌ها و تفکرات یکجانبه‌گرا و طرفدار توسعه قدرت و سلطه امریکا که پشتیبان مداخله همه جانبه امریکا برای استقرار نظم بودند که به بهترین وجه سلطه و منافع امریکا را تأمین کند، مراکز تصمیم‌گیری و سیاستگذاری را در دست بگیرند.

واقعه ۱۱ سپتامبر و تحولات پس از آن فرصتی استثنایی در اختیار این گروه قرار داد تا موانع استقرار چنین نظامی را از سر راه بردارند. این مقاله می‌کوشد رفتار این گروه به عنوان هیأت حاکمه امریکا در این دوران را در چارچوب ایجاد نظامی نوین مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

فروپاشی نظام کهن و استقرار نظم نوین

معمولاً فروپاشی نظام کهن با شکست و متلاشی شدن قدرت و یا قدرت‌های معتبر که بخشی از نظم کهن بر آنها استوار بود همراه است. مهم‌ترین مسأله‌ای که پس از متلاشی شدن نظام کهن ایجاد می‌گردد برقراری نظام جدید می‌باشد. قدرت و یا قدرت‌های پیروز در شکست دشمن و تلاشی نظام کهن، سامان‌دهی نظم نوین را حق و مسؤولیت خود قلمداد می‌نمایند و با توجه به از بین رفتن رقیب قدیمی، قدرت برتر پیروز در جنگ هم‌اوردی در صحنه بین‌المللی نمی‌بیند و عرصه عمل را برای خود باز می‌بیند. قدرت پیروز خواهان استقرار نظام جدیدی است که مبتنی بر واقعیت‌های جدید (به ویژه برتری‌های ملموس آنها که در پیروزی‌های درخشان‌شان متبلور شده است) باشد.

چنین نقاط عطفی در تاریخ معاصر الگویی رفتار مشابهی را به عرصه نمایش درآورده است. سال ۱۸۱۵ بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی، امپراطوری فرانسه (که سال‌های قبل بر قاره اروپا مسلط بود) را شکست دادند. آنها در کنگره وین نظم نوین را پی افکندند که ساختار بین‌المللی جدید را نهادینه کرد و حدود صد سال بر روابط بین کشورهای قدرتمند بین‌المللی حاکم گردید.^(۱) در سال ۱۹۱۹ متفقین پس از پیروزی بر آلمان و متحدانش کوشیدند بار دیگر صلح دراز مدتی را پایه‌گذاری کنند که منعکس کننده واقعیت‌های جدید مبتنی بر برتری‌های آنها

باشد. سال ۱۹۴۵ نیز یکی دیگر از نقاط عطف قابل توجه در تاریخ معاصر است. در این سال نیز قدرت‌های پیروز در جنگ نظام نوینی را پایه‌گذاری کردند که منعکس‌کننده واقعیت‌های نوین بود. در آن زمان این واقعیت‌های نوین در ساختار سازمان ملل و به ویژه شورای امنیت متبلور شده بود. امریکا به عنوان یکی از قدرتمندترین طرف‌های پیروز در جنگ ضمن مشارکت تعیین‌کننده در شکل‌دهی کل نظام بین‌الملل، این بار ساختار بلوک غرب را نیز متناسب با واقعیت‌ها و شرایط جدید شکل داده و نظامی بنا نهاد که ۴۵ سال ساختار حاکم بر روابط بین‌الملل محسوب می‌گردند. امریکا که در سال ۱۹۱۹ برای ایجاد نظام بین‌المللی مطلوب تلاش گسترده‌ای به عمل آورده بود ولی به دلیل مخالفت‌های داخلی و حاکمیت روحیه انزوای طلبی در مردم خود موفق به عملی کردن این طرح نشده بود، در سال ۱۹۴۵ نیز برای استقرار یک نظام عالم‌گیر با مشکل خارجی و مقاومت بلوک شرق به رهبری شوروی رو به رو گردید و دامنه گسترش امپراطوری خود را به بلوک غرب محدود ساخت.^(۲)

در تمامی این نقاط عطف تاریخ معاصر دولت‌های پیروز با چند گزینه اساسی برای استقرار نظام نوین روبه‌رو هستند. این گزینه‌ها طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود که سه گزینه به شرح زیر به عنوان برجسته‌ترین وضعیت‌های این طیف طرح می‌گردد:^(۳)

۱. واگذار کردن امور به دیگران و بازگشت به لاک انزوا، در این حالت نظام ناشی از تحول اساسی سیستمی بستگی به قدرت و ابتکار عمل سایر بازیگران دارد. از لحاظ تاریخی رفتار امریکا در سال ۱۹۱۹ را مشابه این وضعیت معرفی می‌کنند.

۲. استفاده از قدرت رهبری خود برای کسب مشارکت دیگران در یک نظم قابل قبول برای همه. در این گزینه یک سلسله قواعد و ترتیباتی مستقر می‌گردند که از طرف همه پذیرفته شده است و در خدمت منافع دراز مدت کشور برتر قرار می‌گیرد. بیان می‌شود که تلاش‌های دولت کلینتون در استقرار یک نظام جدید در این چارچوب قابل تبیین می‌باشد.

۳. استفاده از قدرت و فرصت ایجاد شده برای سلطه بر کشورهای شکست خورده و یا ضعیف. این گزینه به استقرار نظام هژمونیک منجر می‌گردد. تحولات سیستمی که باعث ظهور و

اوج گیری یک کشور و بی‌رقیب شدن آن گردیده الگوی تعاملات جدیدی مبتنی بر قوانین جدید را مستقر می‌کند. در این سیستم اجبار مستقیم در استقرار نظام به کار می‌رود و برای تداوم آن از سیاست چماق و هویج استفاده می‌گردد. انگلستان در دوران پس از ۱۸۱۵ و امریکا پس از ۱۹۴۵ کوشیدند این الگوراپیاده نمایند.

به نظر می‌رسد امریکا نیز در دوران پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در صدد است این الگورا پیاده نماید. برای تبیین این فرضیه در بخش‌های بعدی بحث هژمونی مورد بررسی بیشتری قرار خواهد گرفت.

ویژگی‌های قدرت هژمون

هژمونی در سیستم بین‌الملل به معنای آن است که یک قدرت ابتکار در شیوه و مدیریت را در دست دارد^(۴) و آن کشور برتری بدون منازعه‌ای داشته باشد و چنان در ابعاد اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیک و سیاسی برتری داشته باشد که هیچ کشور یا گروهی از کشورها نتوانند بر آن غالب شوند. جوزف نای میزان قدرت کشور برای اعمال هژمونی را حکومت بر روابط بین کشورها می‌داند و والرشترین آن را سیستمی معرفی می‌کند که در آن رقابت بین قدرت‌های بزرگ آن قدر نامتوازن است که یک قدرت بتواند قوانین و خواست‌هایش را در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی اعمال کند.^(۵)

نظام هژمونیک دارای شاخص‌های ویژه‌ای است و قدرت برتر برای استقرار این نظام باید دارای چند ویژگی باشد این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. برتری نسبی: یک بعد اساسی قدرت هژمون برتری نسبی آن در برابر سایر بازیگران بین‌المللی است. این برتری باید در عرصه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی ملموس و مشخص باشد. توانایی‌های نسبی کشور در شاخص‌های پیش گفته قابل ارزیابی و اندازه‌گیری است.

۲. قدرت داخلی پشتیبان اعمال خارجی: قدرت هژمون برای ایجاد نظام جهانی و معماری

سیستم حفظ و توسعه امپراطوری خود به منافع خارجی و توانایی‌های قابل اعمال و نمایش در عرصه بین‌المللی نیاز دارد ولی این بخش از قدرت تا توسط قدرت داخلی پشتیبانی نشود کشور را قادر به استقرار نظام مطلوب نخواهد کرد. قدرت هژمون باید منابع انسانی و اقتصادی لازم را از محیط داخلی به صحنه بین‌المللی منتقل نماید و این مسأله نیاز به توجیه افکار عمومی و محافظ تأثیرگذار و وجود توان مازاد قابل انتقال دارد. معمولاً این توجیه تحت عنوان یک مفهوم مشروع از جمله مقابله با یک تهدید بزرگ، خطرناک و حتمی صورت می‌پذیرد.^(۶)

۳. قدرت ساختاری و نهادینه شده: قدرت هژمون علاوه بر برتری نسبی به توانایی و اراده ایجاد قوانین، هنجارها و روش‌های عملیاتی در ابعاد مختلف سیستم بین‌الملل نیز نیاز دارد و دیگران نیز باید این برتری را به رسمیت بشناسند و این برتری باید در چارچوب نهادها و ساختارها یا هنجارها و قوانین مصوب منعکس گردد. این قدرت ساختاری توان تعیین شرایطی برای هژمون را فراهم می‌سازد که بر آن اساس، نیازهای خود را برآورده می‌کند و منافع خود را پی می‌گیرد. توان ایجاد و حفظ رژیم‌های همکاری و کنترل بی‌ثباتی جزو لاینفک قدرت هژمون است. بسیاری از تحلیل‌گران این توان را به معماری امنیتی و ایجاد توافق گسترده در مورد قوانین و هنجارهای مورد نظر تعبیر کرده‌اند.^(۷)

هژمونی امریکا

از ابتدای قرن بیستم سه دیدگاه متمایز در مورد نقش امریکا در عرصه بین‌المللی به چالش با یکدیگر پرداختند و هرگاه سکان هدایت سیاست امریکا را در دست گرفتند نوع رفتار بین‌المللی امریکا را بر آن اساس شکل دادند، این سه دیدگاه مشهور به رهیافت‌های انزواطلبانه، چندجانبه‌گرایانه و یکجانبه‌گرایانه معروف هستند.^(۸)

یکجانبه‌گرایان (که به ملی‌گرایان تهاجمی نیز معروفند) معتقدند که امریکا دارای قدرت کافی برای اعمال نفوذ و کسب منافع و شکل دهی سیستم بین‌الملل را دارا می‌باشد و امریکا باید قدرت خود را نه تنها برای کسب رهبری جهان بلکه برای تسلط بر آن به کار ببرد.^(۹)

آمریکاکه در دوران دو قطبی همواره قدرت برتری (دست کم در کنار شوروی) در صحنه بین‌المللی محسوب می‌گردید، با فروپاشی شوروی زمینه‌های احیای سلطه هژمونیک خود را فراهم دید.

امریکا دهه ۹۰ را به عنوان تنها ابرقدرت آغاز کرد و دهه بهتری از سایر قدرت‌ها داشت و تحولات این دهه باعث شد که اختلاف در قدرت اقتصادی و نظامی بین امریکا و سایر قدرت‌ها توسعه یابد. بین ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۸ رشد اقتصادی امریکا حدود ۲۷٪ بود که تقریباً ۲ برابر رشد اقتصادی اروپا در این مدت (۱۵٪) و سه برابر رشد اقتصادی ژاپن (۹٪) بوده است.^(۱۰)

در بعد نظامی نیز امریکا کماکان برتری خود به نسبت دیگران را حفظ کرده و حتی آن را افزایش داده است. بودجه نظامی امریکا برای سال ۲۰۰۳ حدود ۳۸۳ میلیارد دلار تصویب شده و در طول سال‌های قبل از آن نیز امریکا حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان را به خود اختصاص می‌داده است.^(۱۱) در بعد تحقیقات و توسعه که امروزه موتور محرکه توان نظامی محسوب می‌گردد تقریباً ۸۰٪ کل سرمایه‌گذاری‌های جهانی به امریکا اختصاص دارد.^(۱۲) امریکا با تکیه بر این سرمایه‌گذاری امروزه مفهومی به عنوان انقلاب در امور نظامی^۱ را به عنوان محور فعالیت‌های خود قرار داده که این مسأله باعث افزایش کارآمدی و توان نظامی ارتش آن کشور محسوب می‌گردد.

هیچ یک از کشورهای موجود در عرصه بین‌المللی امروزه توان رقابت کلی با امریکا را ندارند. روسیه به دلیل مشکلات شدید داخلی، ژاپن به علت رکود اقتصادی و وابستگی امنیتی، چین به دلیل مشکلات اقتصادی ناشی از عدم توسعه یافتگی و اروپا به دلیل مشکلات ناشی از روند همگرایی هنوز قادر به نمایش قدرت جهانی نیستند.

بنابراین به نظر می‌رسد امریکا شرط نخست از شرایط هژمونی را حائز بوده و برتری قدرت ملموسی نسبت به سایر بازیگران صحنه بین‌المللی دارا می‌باشد.

اما امریکا در طول دهه ۹۰ در مورد دو شاخص دیگر هژمونی با مشکل روبه‌رو بوده است

1. Revolution in Military Affairs (RMA)

و در طول این دهه موفق نگردید مشکلات خود در این دو عرصه را حل نماید. اتحاد شوروی، حضور امریکا در صحنه بین‌المللی را توجیه می‌کرد، با فروپاشی شوروی مردم امریکا تهدید و خطر اصلی را پایان یافته قلمداد می‌کردند و دلیلی برای صرف هزینه و اعزام نیروهای امریکایی به ماورای بحار نمی‌دیدند. به طور مثال در یک نظر سنجی در سال ۱۹۹۷ تنها ۱۳٪ از مردم امریکا از نقش این کشور در امور جهانی حمایت کردند و حدود ۵۵ تا ۶۵ درصد مردم امریکا بیان داشته‌اند آنچه در اروپای غربی، کانادا و آسیا اتفاق می‌افتد ربطی به زندگی آن‌ها ندارد.^(۱۳)

امریکا در صحنه بین‌المللی برای نهادینه کردن قدرت خود نیز به مشکلات عدیده‌ای دچار شد که روند استقرار هژمونی جهانی امریکا را با اختلال روبه‌رو ساخت. یکی از مهم‌ترین مشکلات امریکا در این عرصه به کار ویژه‌های نیروی نظامی امریکا برمی‌گردد. یکی از مهم‌ترین کار ویژه‌های اساسی نیروی نظامی برای یک قدرت جهانی آن است که برای کشور تولید اعتبار نماید به نوعی که این نیروی نظامی بتواند از دیپلماسی آن قدرت حمایت نماید و اعتبار ایجاد شده بدون به کارگیری مستقیم نیروهای نظامی اهداف کشور را به پیش ببرد.^(۱۴) ملموس‌ترین عملکرد این کار ویژه به طور سنتی در "دیپلماسی قایق‌های توپدار" متجلی می‌شده است که در آن تهدید به کارگیری نیروی نظامی توسط یک قدرت برتر، دیگر کشورها را به تمکین در مقابل آن وادار می‌نمود.^۱

امریکا به ویژه پس از جنگ ویتنام با بحران و معضلی روحی دچار شد و درس‌های برگرفته از این تجربه، این تصور را در ذهن تصمیم‌گیرندگان سایر کشورها ترسیم نمود که به کارگیری نیروی نظامی امریکا با مشکلات متعددی روبه‌روست و در نتیجه امریکا در طول این سال‌ها همواره در استفاده از تهدید نظامی با مشکل روبه‌رو بوده و در عین این که دارای قدرتمندترین نیروی نظامی در طول تاریخ بوده است از استفاده از آن محروم می‌شده است و

۱. متأسفانه در تاریخ ایران نیز نمونه‌هایی از تسلیم در برابر تهدید قدرت‌های بیگانه بر اثر دیپلماسی قایق‌های توپدار به چشم می‌خورد که یکی از آنها تسلیم هرات بر اثر مانور نظامی انگلستان در خلیج فارس و همچنین سایر نمونه‌های قابل مشاهده در دوران محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار می‌باشد.

حتی بزرگترین لشکرکشی آمریکا در جریان جنگ علیه عراق نیز از این جنبه بایک شکست همراه بود. به رغم به کارگیری صدها هزار نیروی نظامی، نمایش نیرو، حمایت اکثر کشورهای قدرتمند و حتی عملیات گسترده هوایی علیه عراق، صدام به خواست‌های آمریکا تن در نداد. این نقطه ضعف بزرگ در موارد دیگر مورد استفاده بسیاری از مخالفان آمریکا نیز قرار گرفته است.^(۱۵) این ضعف، در موارد زیادی باعث فلج شدن دیپلماسی آمریکا و بی‌خاصیت شدن نیروهای مسلح آن کشور شده و استقرار هژمونی آمریکا باید با حل این مشکل روبه‌رو باشد.

امریکا در طول جنگ علیه عراق کوشید این معضل را حل نماید. رهبران آمریکا سرمست از پیروزی بر عراق شادمانه استقرار "نظم نوین جهانی" را بشارت دادند و برخورد با عراق را الگوی برخورد با دشمنان آمریکا معرفی کردند ولی موردی که قرار بود به الگوی برخورد آمریکا معرفی شود و "معضله ویتنام" را برای آمریکا حل نماید خود تبدیل به بن بست در سیاست خارجی آمریکا گردید و مشخص شد که پس از یک دهه تلاش همه جانبه آمریکا، هنوز صدام حسین بر سریر قدرت است.

پس از جنگ خلیج فارس آمریکا در موارد دیگری نیز از نیروی نظامی استفاده کرد که متحدین آنها دخالت نظامی در پاناما، هائیتی، سومالی، جنگ بوسنی، کوزوو و مقابله با دولت صربستان بود ولی هیچ یک از این اقدامات نتوانست مشکل ساختاری آمریکا را حل کند.^(۱۶)

تبیین رفتار آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر

بنابراین در حالی که آمریکا از منابع مادی لازم برای استقرار هژمونی جهانی خود برخوردار بود ولی در دو عرصه داخلی و خارجی با موانع روانی روبه‌رو گردیده و نتوانسته بود برتری خود را نهادینه نماید. به نظر می‌رسد واقعه ۱۱ سپتامبر فرصتی طلایی در اختیار طرفداران استقرار هژمونی آمریکا در عرصه بین‌المللی که کمتر از یک سال بود زمام امور را در واشنگتن در دست گرفته بودند قرار داد. آنها به سرعت این تهدید بزرگ را به فرصتی استثنایی تبدیل نموده و کوشیدند این بحران را به بهترین شکل مدیریت نمایند. رفتار آمریکا در طول این مدت در جهت

حل معضلات پیش گفته قابل تبیین و درک است.

همان‌گونه که گفته شد امریکا برای توجیه مداخله‌گری در مسائل مختلف بین‌المللی برای افکار عمومی و گروه‌های تأثیرگذار داخلی نیاز به یک مفهوم وحدت بخش دارد.^(۱۷) در طول دوران جنگ سرد این اقدامات به مفهوم بازدارندگی در برابر کمونیسم و مقابله با تهدید جدی شیطان سرخ توجیه می‌گردید. در دهه ۹۰ گفته می‌شود که "مفهوم مداخله بشر دوستانه" جایگزین مفهوم مقابله با کمونیسم گردید،^(۱۸) هرچند این مفهوم از کارآیی لازم برای توجیه افکار عمومی داخلی برخوردار نبود. مفهوم جدیدی که امریکا در دوران پس از ۱۱ سپتامبر جایگزین نموده مفهوم "مقابله با تروریسم" است و این مفهوم به عنوان دکترین سیاست خارجی امریکا و دکترین امنیت ملی آن کشور تثبیت شده است. به نظر می‌رسد این مفهوم تاکنون از لحاظ افکار عمومی داخلی از کارآیی لازم برخوردار بوده است به گونه‌ای که تا قبل از ۱۱ سپتامبر دولت امریکا از محبوبیت چندانی برخوردار نبود ولی پس از آن تا ۸۰٪ مردم امریکا از رفتار خارجی دولت خود حمایت می‌نمودند.^(۱۹) این خود بیانگر نقش وحدت بخش و توجیه‌کنندگی این مفهوم است. بر مبنای این مفهوم، تهدید بزرگ و جدی و خطرناکی متوجه امریکا است و امریکا باید علیه آن دست به اقدام همه‌جانبه و فراگیر بزند و در این راه سرمایه‌گذاری نماید. مقامات امریکا در طول ماه‌های گذشته همواره بر این مسئله تأکید می‌کرده‌اند.

رفتار امریکا در این دوران در راستای فراهم آوردن شرط سوم ذکر شده در بخش‌های پیشین برای تثبیت قدرت هژمونیک خود بوده است. امریکا برای نهادینه ساختن برتری‌های خود در بخش‌های زیر اقدام نموده است.

الف) ارائه یک مفهوم وحدت بخش و توجیه‌گر - امریکا کوشیده است رفتار خود در عرصه بین‌المللی را در چارچوب یک مفهوم کلان قرار دهد. این مفهوم جامع همان‌گونه که در صفحه داخلی باعث ایجاد وحدت شده و رفتار خارجی کشور را توجیه می‌نماید در صحنه بین‌المللی دارای کار و ویژه‌های خاص خود می‌باشد. امریکا در دوران جدید تحت لوای "مقابله با

تروویسم^{۲۰} کلیه رفتارهای خود را توجیه می‌نماید و میدان عمل مناسبی برای خود فراهم می‌نماید.^{۲۰)}

ب) **نهادسازی** - جمهوری خواهان از ابتدای سرکار آمدن، عدم تناسب برخی از نهادها یا واقعیت‌های موجود را طرح نمودند، منسوخ دانستن پیمان منع موشک‌های بالستیک^۱ و خروج از آن و خروج از پیمان کیوتو، از نمونه‌های این مسأله می‌باشد. بنابراین امریکا در تلاش است کلیه نهادها و هنجارهایی که منعکس کننده برتری امریکا نیستند منسوخ اعلان شوند. حتی زمزمه‌هایی طرح می‌شود که سازمان ملل نیز منعکس کننده واقعیت‌های دوران پس از جنگ جهانی دوم بوده و متناسب با شرایط جدید نمی‌باشد. در این عرصه امریکا می‌کوشد در کنار منسوخ نمودن نهادها و رژیم‌های کهن، نهادهای جدید ایجاد و یا نهادهای مناسب را تقویت نماید. گسترش ناتو و تقویت این نهاد را نیز باید در همین چارچوب قلمداد نمود. در این عرصه باید کشورها و بازیگران دیگر به یک سلسله قواعد و نهادهای جدید متعهد و محدود گردند. خط قرمزهای جدید و قواعد و هنجارهای جدید مشخص شود و کلیه کشورها ملزم به رعایت آنها گردند. ظهور و تثبیت نظام‌های نوین بر خرابه‌های نظام‌های کهن مستلزم آن است که به تدریج به موازات استقرار قواعد و رژیم‌های جدید که منعکس کننده واقعیت‌های جدید هستند نهادهایی نیز (همانند جامعه ملل و سازمان ملل) تشکیل شود و تعامل بین بازیگران را تسهیل کند.^{۲۱)}

یکی از جنبه‌های استقرار قواعد جدید، تغییر مفهوم حاکمیت کشورها است، در تعریف جدید حاکمیت کشورها تابع تعریف امریکا می‌گردد و امریکا می‌کوشد قوانین، هنجارها و ارزش‌های خود را به سایر کشورها تسری دهد.^{۲۲)} یکی از نویسندگان امریکایی در این باره می‌نویسد:

همانند دوران سخت گذشته بهترین امید ما برای امنیت کشور، قدرت امریکا است، این قدرت باید یک جهان تک قطبی ایجاد کند. بدون شرم باید قوانین نظم

۱. لازم به توضیح است که روسیه و کشورهای اروپایی پیمان ABM را محور معماری امنیتی جهان می‌دانند.

جهانی را پایه بگذاریم و برای اجرای آن‌ها آماده شویم. (۲۳)

ج) برخورد با مخالفان - نهادینه کردن برتری و هژمونی یک قدرت مستلزم آن است که بازیگرانی که قواعد جدید بازی را به رسمیت نمی‌شناسند تنبیه شوند. اصولاً تنبیه متخلفان و تشویق همراهان یکی از کار ویژه‌های قدرت هژمونی محسوب شده است. امریکا نیز در دوران جدید به سه دلیل برخورد جدی با کشورهایی که آن‌ها را یاغی معرفی می‌نماید در سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده است. نیاز به یک دشمن، از بین رفتن امنیت سرزمینی امریکا که همواره به دلایل جغرافیایی مفروض شمرده می‌شد و درک این واقعیت که مخالفت کشورها با قوانین جدی بازی و تنبیه نشدن آنها می‌تواند ضررهای زیادی برای تثبیت سلطه امریکا به همراه داشته باشد، باعث شده این کشور برخورد جدی با مخالفان خود را دنبال نماید.

باتوجه به مباحث مطرح شده در بحث مفهوم مقابله با تروریسم، برخورد با مخالفان نیز باید در چارچوب مقابله با تروریسم قرار گیرد. هر چند هیچ دلیلی برای پیوند وقایع ۱۱ سپتامبر با کشورهایی که از طرف امریکا به عنوان محور اهریمنی مطرح گردیدند، در دست نیست و حتی از طرف امریکا نیز طرح نشده ولی امریکا، به صورت غیر منتظره‌ای کوشید با ربط کشورهای مخالف خود با مسأله تروریسم، خطوط جداکننده در سیستم بین‌المللی را مشخص نماید.

د) توان تبدیل قدرت نظامی به اعتبار سیاسی - اجرای موارد فوق نمی‌تواند تنها متکی بر قدرت نرم‌افزاری و قدرت اقتصادی امریکا انجام پذیرد. برای متخلفان و مخالفان و همین‌گونه سایر بازیگران صحنه بین‌المللی باید این تصور ایجاد شده باشد که قدرت هژمون، قدرت برتری نظامی در صحنه بین‌المللی است و در استفاده از این قدرت نظامی با مشکل و مانعی روبه‌رو نمی‌باشد، در صورت ایجاد این تصور است که امریکا می‌تواند بدون به‌کارگیری فیزیکی نیروی نظامی از اعتبار ایجاد شده بر اثر این تصور استفاده نماید. (۲۴) برای امریکا دیپلماسی که توسط قدرت نظامی حمایت نگردد از کارآمدی لازم برخوردار نیست و همانند دیپلماسی قایق‌های

توپدار، امریکا باید بتواند از تهدید استفاده از نیروی نظامی برای دستیابی به اهدافش استفاده نماید. همان‌گونه که در بخش‌های پیشین نیز بیان گردید در طول دهه‌های گذشته فرآیند تبدیل قدرت نظامی به اعتبار سیاسی برای امریکا به راحتی انجام نمی‌پذیرفته است و حتی تلاش‌های نظامی امریکا در دهه ۹۰ نتوانست این فرآیند معیوب را اصلاح نماید.^(۲۵)

یکی از نتایجی که می‌توان از رفتار امریکا در دوران پس از ۱۱ سپتامبر استنتاج نمود آن است که این کشور تلاش دارد این فرآیند را اصلاح کند. تلاش برای نمایش پیروزی قطعی، سریع و کم هزینه در افغانستان، اتخاذ سیاست‌های نظامی گرایانه، تصویب بودجه نظامی ۳۸۱ میلیارد دلاری، ارائه اطلاعاتی مبنی بر عزم امریکا در استفاده از حتی تسلیحات هسته‌ای علیه برخی کشورها و تلاش برای حل معضل عراق را می‌توان در این چارچوب قلمداد نمود.

در نظم نوین جهانی وعده داده شده در ابتدای دهه ۹۰ عراق می‌بایست الگوی این توانایی قرار می‌گرفت ولی با ناتمام ماندن این پروژه، این مسأله به بن‌بست سیاست خارجی و استراتژی نظامی امریکا تبدیل گردید.^۱

۵) کنترل کانون‌های بحران و منابع تنش - یک کشور قدرتمند برای تثبیت برتری خود در صحنه بین‌المللی و استقرار نظام نوین می‌بایست کانون‌های بحران و منابع تنشی که می‌تواند نظم ایجاد شده را دستخوش مخاطره سازد کنترل نماید و از این طریق علاوه بر تحقق یکی از کارویژه‌های خود به عنوان پلیس جهانی، ضمن تثبیت خود، فرصت ایجاد اخلال و گسترش نفوذ و قدرت دیگران را از آنان سلب نماید. در طول دهه ۹۰ امریکا با چند کانون بحران روبه رو گردید که در برخی از آنها به ویژه بحران‌های ایجاد شده در شرق اروپا با موفقیت عمل کرد. این شیوه عمل باعث افزایش اهمیت امریکا در محیط امنیتی اروپا گردید. اروپا به دلیل دارا بودن توانمندی‌های اقتصادی، تکنولوژیک، جمعیتی، سیاسی، فرهنگی و نظامی می‌تواند یکی از

۱. به همین دلیل است که می‌توان ارزیابی کرد که حل معضل عراق و سرنگونی صدام به یکی از مهم‌ترین پیش شرط‌های موفقیت امریکا در صحنه بین‌المللی در ابعاد سیاست خارجی و استراتژی نظامی تبدیل شده است.

اصلی ترین چالشگران بالقوه امریکا در عرصه بین‌المللی باشد. شیوه برخورد اروپا و امریکا در دهه ۹۰ با مسائل امنیتی قاره اروپا باعث افزایش وابستگی امنیتی و نظامی اروپا به امریکا گردیده است و اروپا را از تأثیرگذاری در عرصه‌های امنیتی و نظامی دور نگاه داشته است.

در دوران پس از ۱۱ سپتامبر امریکا کوشیده است کماکان این الگوی دور نگاه داشتن اروپا از این عرصه‌ها را تداوم بخشد و به‌رغم اعلان نگرانی‌های موردی اروپاییان به نظر می‌رسد امریکا در این عرصه ناموفق نبوده است.

امروزه یکی از مهم‌ترین کانون‌های بحران و منابع تنش در صحنه بین‌المللی مسأله فلسطین است. مسأله فلسطین در بحث ما دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشد که علاوه بر تمام موارد باید به این نکته نیز اشاره نمود که بدون حل مشکل فلسطین کنترل منطقه خاورمیانه به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مناطق جهان میسر نمی‌باشد و هر لحظه امکان تصاعد این بحران به مناطق صادر کننده نفت دنیا وجود دارد و ارتباط کشورهای منطقه با امریکا به شدت تحت تأثیر این مسأله است. امریکا در طول دوران پس از ۱۱ سپتامبر در حل این مشکل ناتوان باقی مانده و حتی اتخاذ شدیدترین سیاست‌های سرکوب‌گرایانه توسط دولت اسرائیل نیز از ابعاد بحران نکاسته است.

(و) تغییر در آرایش نیروها و یادگیری‌ها - قدرت هژمون در صورت جذب چالشگران اصلی و قرارداد آنها در کنترل خود می‌تواند گام مؤثری در نهادینه کردن برتری خود بردارد. اگر بازیگران قدرتمندی که چالشگر محسوب می‌شده‌اند برتری هژمون را بپذیرند و این مسأله در عرصه بین‌المللی انعکاس داشته باشد ضمن تثبیت قدرت هژمون، موضع سایر چالشگران بالقوه و بالفعل نیز تضعیف می‌گردد.

نحوه برخورد امریکا در دوران جدید با روسیه به عنوان اصلی‌ترین چالشگر جهانی امریکا در طول پنجاه سال گذشته و هند یکی از قدرت‌های منطقه‌ای مؤثر را می‌توان در این چارچوب تحلیل نمود. به نظر می‌رسد نحوه برخورد روسیه با مسائل بین‌المللی با پذیرش این واقعیت همراه است که روسیه دیگر یک قدرت بین‌المللی نیست و در بسیاری از موارد همراهی

با امریکا (حتی به عنوان یک شریک فرودست) منافع روسیه را تأمین می‌نماید.

نتیجه‌گیری

نظام بین‌المللی دستخوش تحولی گسترده شده است و دهه ۹۰ شاهد تغییرات ساختاری و سیستمی گسترده‌ای بوده است. امریکا در طول این دهه کوشید جهت این تغییرات را کنترل نماید و آن را به سمت مطلوب هدایت کند. در طول دهه ۹۰ امریکا برای اجرای این طرح با مشکلات داخلی و خارجی متعددی روبه‌رو بود. واقعه ۱۱ سپتامبر و تحولات پس از آن فرصتی استثنایی در اختیار امریکا قرار داده است که این موانع را از سر راه بردارد. دیدگاه خوش‌بینانه بر این مسأله تأکید می‌کند که واقعه ۱۱ سپتامبر با به رخ کشاندن ناامنی، امریکارا بر کنترل صحنه بین‌المللی مصمم نموده است.

رفتار امریکا در دوران جدید رami توان در این چارچوب تبیین نمود. امریکا با سود جستن از برتری نسبی خود در عرصه‌های اقتصادی، فن‌آوری، فرهنگی، سیاسی و نظامی می‌کوشد با ارائه تصویری از یک دشمن جدی، حتمی و خطرناک یک مفهوم توجیه‌کننده افکار عمومی را ارائه نماید که در این چارچوب بتواند سیاست‌های هژمونیک خود در عرصه بین‌المللی را دنبال نماید و منابع اقتصادی و انسانی داخلی خود را بدون مخالفت داخلی در این راه هزینه نماید. مقابله با تروریسم به این مفهوم یکپارچه‌کننده و توجیه‌گر تبدیل شده است.

در عرصه بین‌المللی نیز امریکا با مشکل تثبیت و نهادینه کردن برتری خود روبه‌روست. رفتار بین‌المللی امریکا در طول ماه‌های گذشته در چارچوب تثبیت و نهادینه کردن برتری بین‌المللی خود قابل تبیین است. تلاش برای پذیرش جهانی مقابله با تروریسم به عنوان یک مفهوم غالب، نسخ نهادهای کهن و ایجاد نهادهای جدید، وضع قواعد و رویه‌های نو، مخالفت، برخی کشورها به عنوان یاغی و برخورد با آنان، تلاش برای حل مسأله افغانستان، عراق و فلسطین، تلاش برای استفاده از تهدیدهای نظامی و مرعوب ساختن دیگران حتی باتهدید به کارگیری سلاح هسته‌ای، کوشش برای حل کانون‌های بحران و یارگیری در صحنه بین‌المللی به

ویژه تلاش در جذب روسیه و هند به عنوان شرکای فرودست همگی در این چارچوب قرار می‌گیرند.

جناح‌های یکجانبه‌گرا و تندرو هیأت حاکمه امریکا از فرصت ایجاد شده به خوبی استفاده کرده و بحران ایجاد شده را با زیرکی مدیریت نمودند ولی آن‌ها برای تحقق اهداف خود با مشکلات و موانع گسترده‌ای روبه‌رو بوده‌اند. این موانع و مشکلات باعث شده است که امریکا به تدریج این فرصت استثنایی را از دست بدهد و مجبور به تعدیل مواضع خود گردد. عدم توفیق در حل مسائلی همچون فلسطین و عراق، فروکش کردن التهاب و جو روانی ناشی از واقعه ۱۱ سپتامبر، عدم توفیق در استقرار کامل نظم در افغانستان و نامعلوم ماندن سرنوشت بن لادن و رهبران اصلی القاعده و طالبان، بالا گرفتن بحران هند و پاکستان که بسیاری آن را ناشی از سیاست‌های امریکا می‌دانند و عدم توفیق امریکا در کنترل آنها، شروع صف‌بندی‌های جدید بین‌المللی به ویژه از طرف اروپائیان و مشکلات داخلی و اقتصادی امریکا، همه علائمی است که بر عدم توفیق امریکا در استقرار یک نظام هژمونیک دلالت می‌نماید.

به نظر می‌رسد واقعیت‌های جدید بین‌المللی که به بخشی از آن اشاره گردید امریکا را وادار به تعدیل سیاست‌های خود می‌نماید. این تصور در مورد امریکا مطرح است که امریکا نسبت به شکست و پرداخت هزینه‌های آن ظریف و حساس است و در صورتی که در اولین میدان جدی به چالش گرفته شود نقاط ضعفش بیشتر آشکار می‌گردد. به همین دلیل است که به رغم آن که در طول ماه‌های گذشته بارها سرنگونی صدام وعده داده شد، مقامات امریکا در آغاز این نبرد با احتیاط برخورد می‌نمایند.

یادداشت‌ها

۱. بی‌یر رونون، تاریخ روابط بین‌المللی، ترجمه قاسم صنعوی (تهران: آستان قدس، ۱۳۶۹)، جلد اول، صص ۶۴-۷۵.
۲. هنری کیسینجر، دیپلماسی، ترجمه فاطمه سلطانی یکتاو علیرضا امینی (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹)، جلد دوم، صص ۵۶۸.
۳. این گزینه‌ها با استفاده از این منبع آورده شده است:
John Ikenberry, *After Victory*, (Princeton: Princeton University Press, 2001), pp. 50-52.
4. David Calleo, *Beyond American Hegemony: The Future of the Western Alliance* (New York: Basic Books, 1987), p. 14.
5. Lea Beilmayer, *American Hegemony* (New Heaven: Yale University Press, 1994), p. 14.
6. Thomas Volgy, Lawrence Imwalle and John Schwarz, "Where is the New World Order", *Journal of International Relations and Development*, Vol. 2, No. 3, (Sep, 1999), p. 18.
7. Poul Cornish, "European Security: The End of Architecture and New NATO", *International Affairs*, Vol. 72, No. 4, (Oct. 1996), pp. 751-771.
۸. برای بررسی بیشتر نظرات این گروه‌ها می‌توان به این منبع مراجعه نمود:
Charles William Maynes, "Contending Schools", *The National Interest* (Spr. 2001), pp. 49-59.
9. John Hippler, *Pax Americana: Hegemony or Decline* (London: The Transnational Institute, 1994), pp. 89-90.
10. John Ikenberry, "Getting Hegemony Right", *The National Interest* (Spr, 2001), pp. 17-24, p. 18.

11. James Chace, "And Empty Hegemony", *World Policy Journal* (1997).

12. Ikenberry (Spr. 2001), *Op. cit.* p. 19.

Revolution in Military Affairs (RMA).

13. Samuel Huntington, "The Lonely Super Power", *Foreign Affairs* (Mar/Apr. 1999), pp. 35-50, p. 41.

۱۴. این مقاله به طور مفصل معضلات امریکا در این عرصه را مورد بحث قرار داده است: باری بلچمن و تامارا کافمن وایتز، "تهدید و به کارگیری نیروی نظامی در سیاست خارجی امریکا"، ترجمه بهادر امینیان، مجله سیاست دفاعی، شماره ۲۸ (پاییز ۱۳۷۸)، صص ۹۷-۶۱.

۱۵. یکی از نمونه‌های این استفاده‌ها رami توان در تصورات فرح عیدید رهبر سومالیایی‌ها دید. وی در جریان دخالت امریکا در سومالی به فرستاده ویژه امریکا به سومالی گفت: "ماوینتام و لبنان را مطالعه کرده‌ایم و می‌دانیم چگونه از شر امریکایی‌ها راحت شویم، با کشتن آنها و در نتیجه افکار عمومی همه چیز را پایان می‌بخشد" جالب آن که فرح عیدید در عمل نیز همین روش را پیاده نمود و ثابت کرد که اشتباه نکرده است. ر.ک. بلچمن، پیشین، صص ۶۷-۱۶. این مقاله این موضوع را مورد بحث قرار داده است.

Richard Haas, "The Use and Abuse of Military Force", *The Brookings Institution Policy Brief*, No. 54, (Nov, 99).

۱۷. برای مطالعه بیشتر در مورد نقش این مفهوم در رفتار خارجی کشورها، ر.ک. به: سیدمحمد کاظم سجادیپور

18. David Gibbs, "Washington New Interventionism", *Monthly Review* (Sep, 2001), pp. 15-37. p. 24.

۱۹. این پایگاه اطلاعات مفصلی در این زمینه ارائه می‌نماید:

www. Gallup. org.

۲۰. این مقاله مفهوم مقابله با تروریسم به عنوان استراتژی بزرگ، استراتژی و یا تاکتیک را مورد بررسی قرار می‌دهد:

Barry Posen, "The Struggle, Against Terrorism", *International Security*, Vol. 26, No. 3, (Winter 2001/2), pp. 39-55.

21. Thomas Meshane, "Blame it on the Romans: Pax Americana and the Rule of Law", *Parameters*, (Sum, 2002), pp. 57-72, p. 5.

22. Audrey Kurth Cronin, "Rethinking Sovereignty: American Strategy in the Age of Terrorism", *Survival*, Vol. 44, No. 2, (Sum, 2002), pp. 119-39.

۲۳. به نقل از:

Harward Wiarda and Lana Wylie, "New Challenges in U.S. Foreign Policy", in Steven Hook (Ed.) *Comparative Foreign Policy* (New Jersey: Pearson, 2002), pp. 12-43, p. 21.

24. Nicholas Guyatt, *Another American Century?* (New York: Zed Books, 2002), pp. 115-127.

25. Haas, *Op. Cit.*, Loc. cit.

